

مسائل روسیه فراتر از اوکراین



جورج فریدمن

استراتژیست

هفته گذشته، دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور ایالات متحده، در واشنگتن بارهبران قزاقستان، تاجیکستان، قرقیزستان، ترکمنستان و ازبکستان - که همگی اعضای سابق اتحاد جماهیر شوروی قبل از فروپاشی آن بودند - دیدار کرد. روابط مسکو پس از فروپاشی شوروی با این کشورها متنوع و پیچیده است، اما همه آنها به طور کلی روابط اقتصادی و نظامی خود را با مسکو حفظ می‌کنند. برای درک زمینه جلسه واشنگتن، باید درک کنید که در منطقه قفقاز چه اتفاقی افتاده است. قفقاز جنوبی شامل ارمنستان، گرجستان و آذربایجان - که آنها نیز از کشورهای شوروی سابق هستند - می‌شود. روابط بین این کشورها و روسیه و بین خودشان از خصومت و جنگ تا سازش متغیر بوده است. ارمنستان و آذربایجان بر سر کنترل منطقه قره‌باغ کوهستانی چندین جنگ علیه‌یکدیگر انجام دادند و روسیه در سال ۲۰۰۸ به دلیل تمایل گرجستان برای پیوستن به ناتو به این کشور حمله کرد و اگر چه گرجستان هنوز هیچ رابطه دیپلماتیکی با روسیه ندارد، اما روابط اقتصادی و سیاسی مهمی را با مسکو حفظ می‌کند. در شمال کوه‌های قفقاز، رشته‌ای از کشورها وجود دارد که هنوز بخشی از روسیه هستند، حتی اگر برخی (چچن) برای استقلال از روسیه جنگیده باشند. مسکو تا حد زیادی قفقاز شمالی را آرام کرده و بدین ترتیب یک منطقه حائل بین خود و قفقاز جنوبی ایجاد کرده است. در سال‌های گذشته، توانایی اتحاد جماهیر شوروی در کنترل هر دو طرف قفقاز - که خود تا حد زیادی یک منطقه حائل در برابر یک دشمن تاریخی و عضو ناتو- در ترکیه بود - هرگونه تهدیدی را برای روسیه از جنوب محدود می‌کرد. کشورهای قفقاز جنوبی اکنون به‌طور گسترده‌ای با ایالات متحده، متحد هستند، به‌ویژه در مسائل اقتصادی، تهدید ناشی از ترکیه تا حدودی به دلیل خصومت آن با ارمنستان کاهش یافته است، در حالی که گرجستان سیاست خارجی بسیار پیچیده‌تری با روسیه و غرب دارد. در طول یک سال گذشته، یک پروژه توسعه‌ای پدیدار شده است. این پروژه که به عنوان مسیر ترامپ برای صلح و رفاه بین‌المللی شناخته می‌شود، ارمنستان و آذربایجان - یک تولیدکننده بزرگ نفت - را به هم متصل خواهد کرد. این پروژه با پایان یافتن درگیری قره‌باغ کوهستانی امکان‌پذیر شد. این مسیر، به طور حیاتی، یک مشکل بزرگ برای ایران است. به عبارت دیگر، قفقاز جنوبی دیگر یک منطقه حائل برای روسیه نیست و به یک متحد برای ایالات متحده تبدیل شده است، البته یک متحد غیررسمی. و اکنون، ایالات متحده در حال جلب توجه آسیای مرکزی است. در حالی که روسیه مشغول رسیدگی به مرزهای غربی خود با اوکراین بود، مرزهای جنوبی و جنوب شرقی‌اش ناامن‌تر شده‌اند. هیچ‌ک از این مناطق شاهد استقرار نظامی ایالات متحده نبوده است، اما روسیه نمی‌تواند این احتمال را رد کند. در همین حال، تحول جالبی در مرز جنوب شرقی روسیه با چین رخ داده است. پس از دیدار ترامپ با شی‌جین‌پینگ، ایالات متحده از چین خواست که واردات نفت از روسیه را متوقف کند؛ دو واردکننده بزرگ چینی موافقت کردند که این کار را انجام دهند. این تلاشی جزئی از سوی پکن برای ایجاد روابط بهتر با واشنگتن بدون خصومت رسمی با مسکو بود. روسیه و چین بارها در طول تاریخ خود با هم خصومت داشته‌اند. آنها حتی در طول جنگ سرد با وجود اینکه هر دو کمونیستی بودند، با هم اختلاف داشتند. چین به قطب‌نامه سازمان ملل متحد که حمله روسیه به اوکراین را محکوم می‌کرد، رأی منفی نداد و در عوض رأی متنع داد و همچنین برای حمایت از روسیه نیرو اعزام نکرد. در عین حال، دولت پکن نقشه‌هایی را منتشر کرده است که مناطقی از شرق روسیه - از جمله ولادی‌وستتوک که در قرن نوزدهم توسط روسیه تصرف شد - را به عنوان بخشی از چین نشان می‌دهد. تمایل چین برای جلوگیری از خرید نفت روسیه توسط شرکت‌های چینی را باید به عنوان نشانه‌ای از حسن نیت پیش از روابط بهتر با واشنگتن در نظر گرفت. این رفتار منطقی است زیرا اقتصاد چین به دسترسی به بازارهای ایالات متحده نیاز دارد. چین با مشکلات اقتصادی قابل توجهی از جمله کاهش احتمالی صادرات، بحران املاک و مستغلات و بیکاری بالا در بخش‌های خاصی از جمعیت مواجه است. اگر چین تصمیمی پدیده بگیرد و به این نتیجه برسد که تنش‌ها با آمریکا منجر به تعرفه‌های سنگین می‌شود، بنابراین به روابط بهتر با ایالات متحده نیاز خواهد داشت. احتمالاً روسیه را به حاشیه خواهد راند. به خصوص اگر این کار عواقب اقتصادی کمی داشته باشد. همه اینها به این معنی است که وسواس روسیه در مورد مرز غربی خود به قیمت مرز جنوبی آن تمام شده است و کشورهایی که در امتداد مرز جنوبی روسیه هستند، علاقه‌مند به سازش با ایالات متحده هستند و روسیه نه توانایی دارد و نه علاقه‌ای دارد که در هر دو مرز به طور هم‌زمان اقدام کند.

منبع: GPF



بین‌الملل

گردهمایی کوچک و صمیمی بود که نوربرت لامرت برگزار کرد. لامرت، رئیس بنیاد کنراد آدناثور، میزبان شامی برای بزرگداشت ولفگانگ اشلوسل، صدراعظم سابق اتریش است که در ماه ژوئن ۸۰ ساله شد و اشلوسل اجازه داشت هر کسی را که می‌خواست دعوت کند. دوست اسکی‌باز قدیمی و سفیر سابق او، ولفگانگ ایشینگر، و همچنین هرمان گرووه، دبیرکل سابق اتحادیه دموکرات مسیحی و همچنین وزیر بهداشت سابق و رئیس بالقوه بعدی صلیب سرخ آلمان، حضور داشتند. کانرینا رایش، وزیر اقتصاد نیز حضور داشت، اگر چه وقت زیادی نداشت و باید زودتر مهمانی را ترک می‌کرد اما چیزی که این مهمانی را ویژه کرده بود، دومین مهمان افتخاری بود: آنگلا مرکل. به نظر می‌رسید مرکل به خود سابقش بازگشته است. در پایان دوره ۱۶ ساله صدارتش در دسامبر ۲۰۲۱، به نظر خسته می‌رسید؛ خسته و بی‌انرژی. با این حال، هیچ‌کدام از این ویژگی‌ها در این شب خاص آشکار نبود. مرکل شوخ‌طبع بود، با طنزی خشک و باگذشت ساعت‌ها، کلی خاطره تعریف کرد. مکالمه به سرعت پیش رفت و به سرعت جهت خود را تغییر داد. همانطور که اغلب وقتی دوستان قدیمی برای شام دور هم جمع می‌شوند، این اتفاق می‌افتد. درباره وضعیت جهان، چین، ترامپ، پوتین صحبت شد.

چند روز قبل، آکادمی علوم سوئند جایزه نوبل شیمی را به سه محقق از ژاپن، استرالیا و ایالات متحده به خاطر ترسیم «شکل جدید معماری مولکولی» اعطا کرده بود. اشلوسل در این باره صحبت کرد و

مرکل، فیزیکدان هم صحبت را ادامه داد.

اومی گوید که محققان را می‌شناسد و حتی با یکی از آنها دوست است. سپس توضیح مفصلی در مورد «چارچوب‌های فلزی-آلی» که سه برنده نوبل روی آن کار می‌کردند، ارائه می‌دهد. گروه با دقت گوش می‌دهند. یکی از شرکت‌کنندگان بعداً گفت که مرکل توانست مطالب پیچیده را اقتدر واضح و قابل فهم توضیح دهد که حتی خودش هم می‌توانست آن را بفهمد. آن شرکت‌کننده گفت که کاملاً مشخص بود که درک او از نتایج تحقیق چقدر عمیق است.

شگفت‌انگیزترین نکته در مورد این شب، چیزی است که آنها در مورد آن صحبت نمی‌کنند: وضعیت فعلی ائتلاف حاکم آلمان و صدراعظم. هیچ کلمه‌ای در مورد فریدریش مرتس گفته نمی‌شود. اشلوسل به این موضوع نمی‌پردازد و مرکل هم همینطور. علایق آنها جای دیگری است. به‌نظر می‌رسد صدراعظم فعلی جایگاه مهمی در افکار آنها ندارد. در عوض، گروه با خاطره‌ای متفاوت از آن شب از هم جدا می‌شوند - اینکه صدراعظم سابق چقدر آرام و راحت بود. او، به هر حال، زنی بود که با خودش و با جهان در صلح بود.

با این حال، مرکل این روزها در دنیای متفاوت زندگی می‌کند. مثل یک پرده نمایش دو تکه که دو فیلم کاملاً متفاوت روی آن پخش می‌شود. مرکل در اولین مورد از این جهان‌ها قرار دارد، زمانی که کارهایی مانند افتتاح موزه اقیانوس‌شناسی جدید در جزیره استرالسوند در دریای بالتیک را انجام می‌دهد، در حالی که صدها نفر در خیابان‌ها با حیرت منتظرند، گویی او ملکه مادر آلمان است. این دنیای تور کتاب اوست، که در طی آن تمام کتاب‌هایش تنها پس از چند ساعت به فروش رفته و صف‌های طولانی در خیابان‌ها تشکیل می‌شود. این دنیایی است که در آن طرفدارانش می‌توانند چند کلمه‌ای او در کتابفروشی صحبت کنند. انگار یک شبخ دیده‌اند، در این دنیا، مرکل سوار بر موجی از نوستالژی و محبت همراهی می‌شود. در اینجا، مرکل مظهر تمام چیزهایی است که بسیاری از مردم معتقدند جانشینش، مرتس، فاقد آن است. لحن معتدل، معقول بودن، قابل اعتماد بودن و همدلی. اینها ویژگی‌هایی است که مردم را متحد می‌کند. درحالی‌که مرتس جامعه را قطبی می‌کند، تفرقه می‌اندازد و طرد می‌کند. اما مرکل مظهر عکس آن است. بسیاری از مردم لحن او را فراموش کرده‌اند، نه لزوماً سیاست‌های او را. با هر بحران ائتلافی و هر گاف کلامی که صدراعظم فعلی می‌دهد، حسرتی عمیق برای دوران به اصطلاح خوب مرکل در حال افزایش است. حتی در میان مخالفان سیاسی او. و اما دنیای دیگری هم هست که در آن مرکل واکنشی شدیدتر از تقریباً هر سیاستمدار آلمانی دیگری را برمی‌انگیزد؛ دنیایی که در آن مرکل به محض اینکه حتی یک کلمه بگوید، بحثی درمی‌گیرد؛ جایی که هر اظهارنظر عمومی او زیر میکروسکوپ بررسی می‌شود تا مشخص شود که آیا ذره‌ای انتقاد از صدراعظم فعلی وجود دارد یا خیر. به هر حال، همه می‌دانند که مرکل و مرتس دهه‌ها از یکدیگر بیزار بوده‌اند. آن ذره انتقاد تقریباً همیشه پیدا می‌شود.

مردم از خود می‌پرسند: آیا اصلاً ممکن است یک صدراعظم سابق چنین کاری بکند؟ یا واقعاً آشکالی ندارد که او چهار سال پس از ترک صدارت علناً وارد ماجرا شود و به جانشین خودش توصیه‌هایی ارائه دهد؟ توصیه‌هایی که اغلب کمتر به عنوان نصیحت عاقلانه و بیشتر به عنوان نیش و کنایه تلقی می‌شوند؟ منتقدانش می‌گویند که چرا این زن زبان خود را بسته نگه نمی‌دارد، به‌خصوص با توجه به اینکه در طول ۱۶ سالی که در سمت خود بود، بسیاری از مشکلاتی را که مرتس اکنون باید با آنها دست‌وپنجه نرم کند، ایجاد کرد؟ این دنیایی است که هر وقت مرکل چیزی می‌گوید، مثلاً در جلسات هیئت اجرایی اتحادیه دموکرات مسیحی، چشم‌ها از عصبانیت گرد می‌شوند. دنیایی که در آن مردم نمی‌توانند بفهمند چرا چنین شخصیت باهوش و پیچیده‌ای، حتی قادر نیست انتقاداش را در محافل خصوصی بر زبان بیاورد.

مرکل این دو دنیا را چگونه می‌بیند؟ او این واقعیت را چگونه می‌بیند که در حالی که طرفداران زیادی دارد، دشمنان زیادی نیز دارد که او را به خاطر مشکلات فعلی کشور سرزنش می‌کنند؟ وقتی اخیراً در یک مصاحبه زنده در برلین به میزبانی ایشپگل از مرکل پرسیده شد که آیا از قطبی شدن اوضاع آگاه است، پاسخ داد: «تا حدودی، این طبیعت امور است.»

او گفت، «زمانه بسیار سختی است. اگر ۱۶ سال صدراعظم آلمان باشید، مردم به‌دقت به آنچه در طول این ۱۶ سال انجام داده‌اید نگاه می‌کنند. به همین دلیل است که متعجب نمی‌شوم.» از سوی دیگر،

چهره بین‌الملل



نوستالژی

آنگلامرکل چهار سال پس از کناره‌گیری از قدرت چه

اومی گوید: «من در سال ۱۹۹۰ وارد سیاست شدم چون مردم به من علاقه داشتند. وقتی صحبت از سیاست‌پناهندگان می‌شود، مهم است که صادقانه بر اساس شایستگی‌ها و با لحنی معتدل عمل کنیم.» البته مرکل با یک معضل روبه‌رو است. او به مدت ۱۶ سال سیاست‌های آلمان را شکل داد. تصمیمات او تا به امروز همچنان پیامدهایی به‌همراه داشته است. مانند اصلاحاتی که هرگز اجرا نشدند، سیاست او در قبال روسیه، خط لوله نورد استریم ۲ و سیاست‌های پناهندگی او. اگر او از تصمیماتی که در آن زمان گرفته بود دفاع کند، به طور خودکار مرتس را نقض می‌کند. اومی پذیرد که این رویه باعث ایجاد جنجال خواهد شد. اما به نظر نمی‌رسد که اهمیت خاصی بدهد. وقتی هلموت کهل در سال ۱۹۹۸ پس از ۱۶ سال صدارت از سمت خود برکنار شد، ول‌کن ماجرا نبود. او مرتباً با رومانو پرودی در بروکسل تماس می‌گرفت تا به رئیس کمیسیون اروپا بگوید که چه باید بکند. اورهبران قدرتمند منطقه‌ای را در دفتر خود می‌پذیرفت، تماس می‌گرفت، دسیسه می‌چید و به ولفگانگ شوله، جانشین خود، طعنه می‌زد. در کنوانسیون‌های حزبی، او مثل همیشه جلسه را اداره می‌کرد و اگر رسوایی کمک‌های مالی حزب، کهل را یک سال بعد به حاشیه سیاسی نمی‌کشاند، احتمالاً اوضاعش در مقطعی با شوله به‌هم می‌ریخت. اما همچنان علاقه‌ای به سکوت نداشت. گفته می‌شود که حتی تا اواخر سال ۲۰۱۱، کهل به نزدیکانش گفته بود مسیری که مرکل، صدراعظم حزب دموکرات مسیحی، در پیش گرفته «بسیار خطرناک» است.

به‌طور کلی پذیرفته شده است که اسلاف صدراعظم از جانشینان خود علناً انتقاد نمی‌کنند، به‌خصوص اگر آنها عضو همان حزب باشند. اما به ندرت پیش می‌آید که حتی یک صدراعظم سابق به این اصل پایبند بوده باشد. جنگی که کنراد آدناثور علیه جانشین و وزیر اقتصاد سابق خود، لودویگ ارهارد، به راه انداخت، در کتاب‌های تاریخ ثبت شد. هلموت اشمیت، سوسیال دموکرات، حتی به خاطر حمله مداوم به جانشینانش، به یک چهره فرقه‌ای تبدیل شد. و حالا نوبت مرکل است. نزدیکانش دوست دارند به این نکته اشاره کنند که او اولین صدراعظم در تاریخ جمهوری فدرال آلمان است که از سمت خود برکنار نشد و مجبور به استعفا نشد، بلکه با اراده خودش از سمت صدراعظمی کناره‌گیری کرد. به گفته آنها، کسانی که چنین اقدامی می‌کنند، دیگر علاقه‌ای به مشارکت فعال در سیاست ندارند. این با اظهارات خود مرکل در جریان شام ولفگانگ اشلوسل مطابقت دارد. شرکت‌کنندگان می‌گویند که او به روشنی توضیح داد

او گفت: «این ایده که وقتی مقصر را پیدا کردید، آینده به‌طور خودکار بهتر خواهد شد هم درست نیست و بنابراین، می‌توانم بگویم شما دوباره مرا به سهل‌انگاری متهم خواهید کرد. اما اگر کمکی می‌کند، می‌پذیرم که تقصیر من بوده است. اما این هم توصیف کافی از وضعیت نیست.» مرکل اخیراً چیز بیشتری در مورد خودش و میراثش نگفته است. این رفتار باعث می‌شود مشخص نباشد که او در آینده به عنوان صدراعظم سابق چه نقشی را می‌خواهد ایفا کند. او همچنین در مورد اهدافی که ممکن است برای خود تعیین کرده باشد، چیز زیادی نگفته است. با این حال، در این گزارش، بیش از دو دوجین از شخصیت‌های معاصر، معتمدان، دوستان و مخالفان سیاسی مرکل با ایشپگل در مورد او صحبت کردند. البته به شرطی که هویتشان فاش نشود تا بتوانند آزادانه صحبت کنند.

آنها همگی تصویری از زنی ترسیم می‌کنند که هنگام اظهارنظرهای عمومی، در درجه اول خودش را در نظر دارد. تصویر عمومی او، میراث سیاسی او، نقش تاریخی او - و چیزهای دیگر. زنی که حتی در جمع‌های کوچک و خودمانی، شکی باقی نمی‌گذارد که تقریباً همیشه - نه، تقریباً همیشه - حق با او بوده است. اینکه سیاست‌هایش، همانطور که اغلب در دوران صدراعظمی‌اش می‌گفت: «منحصر به‌فرد بوده است.

عصر دوشنبه‌ای در ماه اکتبر است و سالن آپرای بن پر شده است. گران‌ترین بلیط‌ها تقریباً ۵۰ یورو قیمت دارند، اما همه آنها تنها چند ساعت پس از شروع پیش‌فروش فروخته شده‌اند. تعداد زیادی موی خاکستری روی صندلی‌ها دیده می‌شود، اما تعدادی جوان نیز آمده‌اند. مخاطبان ثروتمند و تحصیل‌کرده هستند.

یکی از اعضای برجسته حزب دموکرات مسیحی که معتقد است عملکرد صدراعظم فعلی چیزی جز یک فاجعه نبوده است، می‌گوید: «مردمی می‌آیند که در ایستگاه قطار سر راه‌شان ساندویچ گیاهی می‌گیرند و حوصله سیاستمدارانی مانند مرتس را ندارند. اینها افرادی هستند که از سیاستمداران رویکردی عاطفی و همدلانه می‌خواهند نه جنگ و ستیزی و شدت عمل.» او می‌گوید افرادی که مرتس حمایت‌شان را از دست داده است: «زنان، جوانان و همچنین مهاجران هستند.»

از نظر تابستان سال ۲۰۱۵ که پناهندگان سوری به اروپا هجوم بردند، رویداد تعیین‌کننده دوران تصدی او بود. اومی گوید تصمیم او در شب ۴ سپتامبر برای صدور اجازه ورود پناهندگان به آلمان، زمان حضورش در دفتر صدراعظمی را به قبل و بعد خودش تقسیم کرد.